



A Semantic Analysis of the Narrative Structure of the Story of Creation and the Fall in the Qur'ān Based on Greimas's Narratological Theory: The Case of Sūrat al Baqarah

Najeh Moradi^a, Ahmad Omidali^{b*}, Sayyed Abulfazl Sajjadi^c, Ghasem Mokhtari^d

- ^a PhD student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, Email (nm991629@gmail.com)
- ^b Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, Email (a-omidali@araku.ac.ir)
- ^c Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, Email (a-sajady@araku.ac.ir)
- ^d Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, Email (q-mokhtari@araku.ac.ir)

KEYWORDS

Narrative Structure,
Narratology,
Story of Creation and the Fall,
Greimasian Narratology,
Sūrat al-Baqarah.

ABSTRACT

The story of human creation and the Fall in the Qur'ān occupies a foundational position in shaping the Qur'ānic understanding of human existence and therefore constitutes one of the central narratives of the Qur'ānic text. Although this narrative appears in a dispersed form across several sūrah, its presentation in Sūrat al Baqarah displays a comparatively coherent structure and thus provides a suitable basis for narratological analysis. Despite the importance of this narrative, previous studies have largely limited their discussion to theological and historical interpretations and have rarely employed theoretical approaches from the humanities to investigate its narrative organization. The present study therefore seeks to examine how the narrative structure of the story of creation and the Fall is constructed in Sūrat al Baqarah and to what extent it can be analyzed through Greimas's actantial model. Drawing on Greimasian narratology and employing a descriptive-analytical method, the study analyzes the fundamental components of the narrative, including actants, narrative functions, narrative sequences, and modes of characterization within the Qur'ānic account of creation and the Fall. The findings indicate that, despite the apparent dispersion of the relevant verses, the Qur'ānic narrative of creation and the Fall demonstrates a coherent internal organization and a consistent narrative logic that can be effectively explained through Greimas's analytical framework. In particular, the actantial model, narrative roles, and propositional structures proposed by Greimas show significant analytical capacity when applied to this narrative. The application of Greimas's theoretical framework further reveals that the Qur'ānic account of creation and the Fall, notwithstanding its apparent textual fragmentation, possesses a systematic structure, strong internal cohesion, and a robust narrative architecture.

تحلیل معنایی ساختار روایی داستان آفرینش و هبوط در قرآن کریم بر اساس نظریه گریماس (مورد مطالعه: سوره بقره)

ناجح مرادی الف، احمد امیدعلی ب*، سیدابوالفضل سجادی ج، قاسم مختاری د

الف دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل

(nm991629@gmail.com)

ب دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل (a-omidali@araku.ac.ir)

ج استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل (a-sajady@araku.ac.ir)

د استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل (q-mokhtari@araku.ac.ir)

چکیده	واژگان کلیدی
داستان آفرینش و هبوط انسان در قرآن کریم به دلیل جایگاه آغازین و تأثیر بنیادین آن بر درک انسان از هستی، یکی از محوری‌ترین روایت‌های قرآنی است. این داستان که در سوره‌های مختلف به صورت پراکنده مطرح شده، در سوره بقره ساختاری منسجم‌تر یافته و بستری مناسب برای تحلیل روایی فراهم آورده است. با وجود اهمیت این داستان، پژوهش‌های پیشین عمدتاً به تفسیرهای کلامی و تاریخی بسنده کرده و کمتر از رهیافت‌های نظری علوم انسانی برای واکاوی ساختار روایی آن بهره گرفته‌اند. پرسش اصلی این تحقیق آن است که ساختار روایی داستان آفرینش و هبوط در سوره بقره چگونه شکل گرفته و تا چه اندازه با الگوی کنشی گریماس قابل تحلیل است. بر همین اساس، پژوهش حاضر با تکیه بر نظریه روایت‌شناسی گریماس، عناصر بنیادین روایت همچون کنشگران، خویشکامی‌ها، زنجیره‌های روایی و شیوه شخصیت‌پردازی را در این داستان مورد تحلیل قرار می‌دهد. نتایج نشان می‌دهد که با وجود پراکندگی ظاهری آیات، روایت قرآنی آفرینش و هبوط واجد انسجام درونی و منطق روایی منسجمی است که از رهگذر الگوی گریماس قابل تبیین است. الگوی کنشی و نقش‌ها و گزاره‌های روایی مدنظر گریماس توان تحلیلی بالایی را در داستان آفرینش و هبوط دارند. تطبیق و اعمال آرای گریماس حاکی از آن است که روایت قرآنی از آفرینش و هبوط با وجود تشتت و گسستگی ظاهری، واجد ساختاری نظام‌مند و پیوستگی درونی و استحکام روایی است.	ساختار روایی، روایت‌شناسی، داستان آفرینش و هبوط، گریماس. تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۶

التحليل الدلالي للبنية السردية لقصة الخلق والنزول في القرآن الكريم على ضوء نظرية غريماس (الدراسة الحالة: سورة البقرة)

ناجح مرادی^أ، احمد اميدعلی^{ب*}، سيدابوالفضل سجادی^ج، قاسم مختاری^د

^أ طالب دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات، جامعة أراك، أراك، إيران، البريد الإلكتروني (nm991629@gmail.com)

^ب أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات، جامعة أراك، أراك، إيران، البريد الإلكتروني (a-omidali@araku.ac.ir)

^ج أستاذ، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات، جامعة أراك، أراك، إيران، البريد الإلكتروني (a-sajady@araku.ac.ir)

^د أستاذ، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات، جامعة أراك، أراك، إيران، البريد الإلكتروني (q-mokhtari@araku.ac.ir)

الملخص	الكلمات المفتاحية:
إن إعادة قراءة القرآن في ضوء الاتجاهات النظرية للعلوم الإنسانية يمكن أن تكون مثمرة سواء من حيث جعلنا أكثر دراية بالقدرات الدلالية فيها أو من حيث فتح آفاق معرفتنا اليوم. ومن خلال تحليل بنية السرد يمكن معرفة أساس السرد، وفهم نظام النص، وتحليل المنطق الذي يحكمه والتحقق فيه. تزودنا العلوم الإنسانية بالنظريات والأدوات الدقيقة التي ستكون بالتأكيد فعالة ومفيدة في اكتشاف التعاليم والحقائق المخبأة في القصص القرآنية. لقد قام البحث الحالي بدراسة البنية السردية لقصة الخلق و النزول اعتمادا على جزء من الجهاز النظري للعلوم الإنسانية في هذا المجال وتحديدًا على أساس نموذج غريماس، كما قام بتحليل نمط الفعل والممثلين والشخصيات والعمل الذاتي والسلاسل والفرضيات السردية، وطريقة التوصيف ونوع الراوي ودوره فيها. وتظهر نتائج هذا البحث أن تطبيق نظرية غريماس باعتباره منظر بنيوي، حول قصة خلق الإنسان ونزوله، يؤدي إلى نتائج باهرة ويفتح آفاقًا مذهلة. إن نمط الفعل والأدوار السردية والافتراضات التي تناوّلها غريماس لها قوة تحليلية عالية في قصة الخلق و النزول. ويشير تطبيق آراء غريماس وتطبيقها إلى أن الرواية القرآنية عن الخلق والنزول، رغم تجزئتها الظاهرة، تتمتع ببنية منهجية واستمرارية داخلية وقوة سردية.	البنية السردية، السرد، قصة الخلق والنزول، غريماس. تاريخ الاستلام: ١٤٠٤/٠٣/٠٤ تاريخ المراجعة: ١٤٠٤/٠٦/٣١ تاريخ القبول: ١٤٠٤/٠٧/٢٦

۱- مقدمه

قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت الهی، نقشی بی‌بدیل در هدایت بشر ایفا می‌کند و داستان‌های قرآنی در راستای تحقق این هدف طراحی و تنظیم شده‌اند. از میان این داستان‌ها، داستان خلقت و هبوط انسان به دلیل ماهیت آغازین خود و تأثیر آن بر شکل‌دهی فهم انسان از حیات و هستی، جایگاه ویژه‌ای دارد. این داستان که در سوره‌های مختلف قرآن به شکلی پراکنده ارائه شده است، نه تنها یکی از محوری‌ترین مباحث قرآنی است، بلکه در طول تاریخ اسلامی نیز منبعی الهام‌بخش برای تفسیر، تأویل و تولید محتوای دینی و ادبی بوده است. (رک: فراستخواه، ۱۳۷۶: ۲۱۱؛ ایزوتسو، ۱۳۸۱: ۱۰۹) این اهمیت ویژه سبب شده است که این داستان از منظرهای مختلف، از جمله زبان‌شناسی و روایت‌شناسی، مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد.

با ظهور علوم انسانی مدرن و ابزارهای تحلیلی جدید، از جمله زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و روایت‌شناسی، امکان بازخوانی مجدد متون دینی فراهم شده است. چنین رویکردی که هدف آن تطبیق نظریه‌های ادبی و زبانی معاصر با متون قرآنی است، می‌تواند به ارائه فهمی عمیق‌تر و نظام‌مندتر از محتوای این متون منجر شود. در این میان، نظریه‌های روایت‌شناسی با تأکید بر ساختارهای مشترک داستان‌ها و تحلیل عناصر روایت، ابزار مفیدی برای درک شیوه روایت‌گری قرآن و الگوبرداری از آن ارائه می‌دهند. نظریه‌های گریماس و سایر ساختارگرایان در حوزه روایت‌شناسی نشان داده‌اند که حتی روایت‌های متکثر و متفاوت می‌توانند به یک ساختار بنیادین و الگوی مشترک تقلیل یابند.

گریماس معتقد بود که تمام قصه‌ها را می‌توان به یک نظام مشترکی که از عناصری تشکیل شده‌اند و این عناصر با یکدیگر در پیوند هستند، تقلیل داد و تلاش کرد که رخدادها را در یک مدل ساده و قابل تعمیم قرار دهد. همچنین تمام روایت‌ها را دارای یک ابرساختار می‌دانست، ابرساختاری که روایت‌ها بر اساس آن پایه‌ریزی شده‌اند. این ابرساختار را طرح کلی روایت می‌نامند. برای اینکه داستانی داشته باشیم لازم است که این پاره جاودانی خرد شود تا داستان شروع شود، در غیر این صورت داستان هیچ‌وقت شروع نخواهد شد و اتفاق نخواهد افتاد. برای این که این پاره تخریب شود یا خرد شود باید افعال کنشی به صحنه ورود پیدا کنند. به این ترتیب، مجموعه‌ای از حوادث یکی پس از دیگری وارد صحنه می‌شوند. این مجموعه حوادث بالاخره باید در جایی بسته شوند و اتمام یابند که در این حالت نیروی سازمان‌دهنده به صحنه ورود خواهد کرد. از این جا به بعد، بخش انتهایی شکل می‌گیرد. در واقع نتیجه این عمل تقطیع و پاره‌پاره‌سازی، ظهور ساختارهای مختلفی همچون ساختار کنشگران، ساختار ارزشی، ساختار نمودی، ساختاری روایی، ساختار عینی، ساختار ضمنی، ساختار حسی و ساختار ادراکی است. این گونه ساختارها را می‌توان به ساختارهای عینی و انتزاعی تقسیم نمود. برای تجزیه و تحلیل متن یا کلام می‌توان از ژرف‌ساخت که جایگاه داده‌های انتزاعی و ژرف است آغاز کرد و به سمت روساخت که جای داده‌های رویی و عینی است و معنا در آن جا ظاهر می‌گردد، پیش رفت. گریماس این گذار از لایه‌های انتزاعی به سمت لایه‌های عینی را سیر زایشی معنا می‌نامد، سه‌لایه این سیر، ژرف‌ساخت، لایه میانی و روساخت هستند. «در ساختار کنشگران یا نحو روایت که گریماس پیشنهاد می‌دهد، میان ساختارهای یک اثر ادبی و ساختارهای یک جمله پیوند برقرار می‌گردد. اگر فعل محور و مرکز ثقل در جمله محسوب می‌شود، همان کار را کنشگران در روایت انجام می‌دهند. کنشگر در نظریه گریماس فرد یا چیزی است که عملی را به انجام می‌رساند و یا اینکه عملی بر آن واقع می‌شود. در حقیقت، فاعل و شیء ارزشی بودن هر دو می‌توانند کنشگر باشند. در نظریه نحو روایت گریماس، تعداد کنشگران شش کنشگر است، البته روایت می‌تواند همه یا فقط برخی از آن‌ها را داشته باشد:

کنشگر فرستنده یا کنشگر مسبب یا کنشگر تحریک‌کننده: کسی است که فاعل کنشگر را به مأموریت می‌گمارد .

کنشگر بازدارنده: کسی است که مانع رسیدن فاعل کنشگر به شیء ارزشی می‌شود .

کنشگر یاری‌دهنده یا یاری‌گر: کسی است که به فاعل کنشگر کمک می‌رساند تا به شیء ارزشی خود برسد .

کنشگر گیرنده یا نفع برنده: کسی است که از کنش فاعل کنشگر نفع می برد .

کنشگر فاعل: کسی است که عمل می کند و به سمت شیء ارزشی می رود .

کنشگر شیء ارزشی: هدف و موضوع فاعل کنشگر است.

گریماس این مدل را قانون ثابت همه داستان ها می داند و آن را به صورت زیر صورت بندی می کند :

فرستنده فاعل کنشگر را به دنبال شیء ارزشی می فرستد تا گیرنده از آن سود ببرد. در انجام این مأموریت، کنشگر یا کنشگران یاری دهنده فاعل را برای رسیدن به شیء ارزشی یاری می رسانند و در مقابل، کنشگران بازدارنده در برابر او مانع هایی ایجاد می کنند.» (سلطانی، ۱۳۹۷: ۳۹)

داستان خلقت و هبوط در قرآن، علی رغم پراکندگی در سوره های مختلف، ویژگی های ساختاری و روایی مشترکی دارد. این داستان با بهره گیری از عناصر تمثیلی و واقع گرایانه، الگوی معنایی و روایی واحدی را ارائه می دهد که تأثیرات عمیقی بر مفاهیم هدایت گری قرآن دارد. ساختار این داستان، همان طور که در نظریه های روایت شناسی تبیین شده است، شامل عناصر کلیدی نظیر کنشگران (فرستنده، فاعل، گیرنده و غیره) و رخداد های اصلی (مانند خلقت انسان، فرمان به سجده، نافرمانی شیطان و هبوط انسان) است که در کنار یکدیگر چارچوبی منسجم برای تفسیر این روایت فراهم می کنند.

از سوی دیگر، روایت های قرآنی به دلیل استفاده از زبان فشرده و ظرفیت بالا برای تأویل، همواره مورد توجه مفسران اسلامی بوده اند. تفسیر های مختلف از داستان خلقت و هبوط، گاه با بهره گیری از منابع فرعی مانند اسرائیلیات، این روایت را از جنبه تمثیلی و استعاره آن دور کرده و جنبه های عینی تر و تاریخی تری به آن بخشیده اند. این امر نشان دهنده ظرفیت گسترده این داستان برای تولید معنا های متنوع و متکثر است.

با توجه به اهمیت داستان خلقت و هبوط در قرآن و ضرورت بازخوانی این روایت از منظر نظریه های معاصر، پژوهش حاضر در تلاش است تا با بهره گیری از الگوی کنشی گریماس، ساختار این داستان را تحلیل کند و با وجود تکرار شدن داستان آفرینش و هبوط در سوره های مختلف قرآن کریم در این پژوهش به سوره مبارکه بقره بسنده شده و مورد تحلیل قرار گرفته است. این پژوهش در نظر دارد تا با بررسی تطبیقی و ساختار گرایانه روایت قرآنی سوره مبارکه بقره و تفسیر های اسلامی، به شناخت عمیق تری از شیوه روایت گری قرآن و تأثیر آن بر هدایت انسان دست یابد.

در نهایت، هدف این تحقیق، علاوه بر تحلیل ساختاری روایت، ارائه الگویی است که بتواند مبنایی برای تفسیر های روشمند و نظام مند از متون قرآنی باشد. این تلاش علمی در راستای بازسازی علوم اسلامی با بهره گیری از دانش های نوین و دستیابی به درک بهتری از پیام های الهی است که در متن قرآن کریم نهفته است .

پرسش های اصلی تحقیق کنونی از این قرار است:

۱. شیوه روایت گری و ساختار روایی داستان آفرینش و هبوط در سوره بقره چگونه است؟
۲. ساختار روایی داستان آفرینش و هبوط در سوره بقره تا چه اندازه با الگوی روایی گریماس قابل تحلیل است؟
۳. مفسران اسلامی تا چه اندازه فضا های خالی روایت آفرینش و هبوط در سوره بقره را با روایت های تفسیری پر کرده و این روایت قرآنی از داستان آفرینش در این متون، دستخوش چه تغییر و تحول و دگرگونی شده است؟

روش

روش پژوهش در این تحقیق مبتنی بر رویکردی توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای است. این پژوهش تلاش دارد تا با استفاده از نظریه‌ی روایت‌شناسی گریماس داستان آفرینش و هبوط انسان در سوره مبارکه بقره را بررسی کند. این تحلیل شامل دسته‌بندی موقعیت‌های داستانی و روایی، شناسایی عناصر و کنشگران کلیدی و تحلیل ارتباط میان این عناصر در چارچوب روایت قرآنی سوره بقره از آفرینش و هبوط حضرت آدم(ع) براساس نظریه گریماس می‌باشد.

در تحلیل متون مقدس، همواره ضرورت دقت در تطبیق نظریه‌های موجود با ماهیت خاص این متون مطرح است. نظریه‌های روایت‌شناسی که غالباً براساس متون ادبی طراحی شده‌اند، نمی‌توانند به‌طور کامل پیچیدگی معنایی و غنای متون دینی را تبیین کنند. از این‌رو، این پژوهش با پذیرش محدودیت‌های نظریه‌های موجود و با احتیاط، از ابزارهای تحلیلی زبان‌شناسی و روایت‌شناسی استفاده کرده‌است. نگارنده بر این باور است که متون مقدس، به دلیل سیالیت معنایی و ظرفیت چندگانگی در برداشت‌ها، فراتر از چارچوب‌های نظریه‌های موجود باقی می‌مانند. بنابراین، هدف این تحقیق، استفاده از نظریه گریماس به‌عنوان ابزاری برای کشف جنبه‌های معین و محدود این روایت است، بدون آن‌که ادعای تبیین جامع یا تثبیت معنای نهایی داشته باشد.

تحلیل اطلاعات در این پژوهش به‌صورت گام‌به‌گام و با استفاده از اصول نظریه روایت‌شناسی ساختارگرایانه گریماس انجام شده است. این نظریه به‌منزله ابزاری برای سازمان‌دهی داده‌های پراکنده و دسته‌بندی آن‌ها در چارچوبی منسجم به کار گرفته شده‌است. در این فرایند، عناصر و مؤلفه‌های سازنده روایت، نظیر کنشگران (فاعل، مفعول، فرستنده و غیره)، موقعیت‌های روایی و روابط میان این عناصر تحلیل و تبیین می‌شوند. بر همین اساس، فرضیات تحقیق به شرح زیر مطرح می‌گردد:

داستان آفرینش و هبوط در سوره بقره از الگویی منسجم و نظام‌مند برخوردار است که قابلیت تحلیل بر اساس نظریه کنشی گریماس را دارد.

عناصر اصلی روایت (مانند فرستنده، فاعل، گیرنده، یاری‌گر و بازدارنده) در داستان آفرینش و هبوط سوره بقره قابل شناسایی‌اند و در چارچوب الگوی گریماس قابل تبیین می‌باشند.

تفسیرهای اسلامی از داستان آفرینش و هبوط، با پر کردن خلأهای روایی، موجب تغییر در برخی نقش‌ها و خویشکاری‌های روایت قرآنی می‌شوند.

پیشینه پژوهش

بحث روایت‌شناسی برای فهم بهتر داستان‌ها با تکیه بر نظریات ساختارگرایان یکی از موضوعات مهم و مورد توجه پژوهشگران است و به‌عنوان شیوه‌ای نو و کاربردی در شناخت انواع داستان به کار می‌رود در این‌جا به چند مورد از پژوهش‌های انجام شده و مرتبط با نظریه تحلیلی این تحقیق بسنده شده است:

ضیغمی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل نظام عاطفی گفتمان در قرآن کریم در پرتو نظریه گریماس (پژوهش موردی، آیات جزء ۳۰ قرآن کریم)» بیان می‌کند که در این تحقیق مقوله‌ای به نام تطبیق نظریه روایی و الگوی روایی گریماس بر قرآن مطرح نیست، بلکه منتخب و بُرشی غیرنظام‌مند از آرای گریماس بر مقاطعی نامنتظم از قرآن به شکلی تقریباً غیرروشمند تطبیق شده است.

عباسی و میرغفوریان (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «نشانه معنانشناسی عزت و ذلت در داستان قرآنی حضرت یوسف(ع) بر اساس الگوی مربع معنایی گریماس» نوشتند که از میان کثرت و تنوع بصیرت‌های نظری گریماس در حوزه روایت، تنها بر الگوی مربع معنایی تمرکز کرده‌اند.

حق‌بین (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نشانه معنانشناسی آیات مربوط به قیامت و معاد از سوره قیامت بر پایه مطالعات نشانه‌شناختی گریماس» آورده است که در این پژوهش موضوع روایت و داستان اساس کار قرار نگرفته و قیامت به مثابه روایت قرآنی از قیامت یا معاد در نظر گرفته نشده است.

صدقی (۱۳۸۹) طی تحقیقی با عنوان «تحلیل ساختار روایی داستان حضرت سلیمان(ع) و ملکه سبا بر پایه الگوی روایی گریماس» بیان کرده است که داستان حضرت سلیمان(ع) بر اساس الگوی کنش، زنجیره‌ها و گزاره‌های روایی تحلیل می‌شود و الگوی روایی گریماس به همین موارد محدود شده است.

فاطمی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی سازوکار شخصیت‌ها در داستان خسرو و شیرین نظامی» نوشت که الگوی کنشی گریماس مبنای پژوهش قرار گرفته و بر اساس همین الگو روابط شخصیت‌ها در داستان خسرو و شیرین نظامی تحلیل شده است. وی در این مقاله سازوکار شخصیت‌ها را مورد واکاوی قرار داده و به دیگر ابعاد و خطوط نظریه و الگوی گریماس نپرداخته است.

بررسی پیشینه‌های موجود نشان می‌دهد که در پژوهش‌های پیشین یا تنها یک جنبه محدود از نظریه گریماس (مانند مربع معنایی) بررسی شده یا پژوهش به کلی خارج از چارچوب روایت‌شناسی انجام شده است. پژوهش حاضر در مقایسه با پیشینه‌های موجود، تفاوت‌های اساسی از نظر رویکرد و روش دارد.

برخی از تحقیقات پیشین، مانند مقاله عباسی و میرغفوریان (۱۳۹۷)، صرفاً به یکی از جنبه‌های نظریه گریماس، یعنی مربع معنایی پرداخته‌اند و اگر حتی در عنوان نیز واژه گریماس در آن با گریماس در تحقیق حاضر، اشتراک دارد، اشتراکی لفظی است و وجه اشتراک این دو تحقیق تنها به کار رفتن واژه گریماس در عنوان هر دو تحقیق است. چنان‌که در ادامه نشان خواهیم داد نگارنده تحقیق حاضر با تفتن به الگوی مربع معنایی گریماس و پرداختن به آن در بخش چارچوب‌های نظری تحقیق، پژوهش خود را به این مفهوم محدود نمی‌سازد و کلیت مبانی نظری گریماس در حوزه روایت را بر داستان آفرینش و هبوط تطبیق می‌سازد.

برخی دیگر، همچون تحقیق حق‌بین (۱۳۹۲)، روایت‌بودن متن قرآنی را مبنای تحلیل قرار نداده و با رویکرد نشانه‌معنانشناختی صرف، قیامت را مورد بررسی قرار داده‌اند. همین نکته تفاوت جوهری این مقاله با پژوهش کنونی است که تفاوت‌های جوهری دیگری نیز به تبع این مسئله از آن ناشی می‌شوند. هرچه هست پژوهش کنونی مسئله هبوط و آفرینش را به مثابه روایت و داستان قلمداد نموده و تنها بخش‌هایی محدود از قرآن که متضمن فهمی روایی از مسئله آفرینش و هبوط است، به مثابه حوزه و میدان مطالعه تحقیق حاضر انتخاب شده است.

همچنین، پژوهشی مانند ضیغمی (۱۳۹۸) نیز تطبیق نظریه گریماس را به صورت محدود و غیرنظام‌مند بر مقاطعی نامنظم از قرآن انجام داده است.

در مقاله صدقی (۱۳۸۹) اگر چه الگوی کنشی، زنجیره‌ها و گزاره‌های روایی بر داستان سلیمان و ملکه سبا تطبیق شده است و می‌تواند به نوعی با موضوع پژوهش حاضر ربط و نسبتی بیابد، اما به دلیل مغایرت در حوزه و میدان مطالعه، نمی‌تواند سابقه و پیشینه مستقیمی برای تحقیق حاضر قلمداد شود. چرا که صرف تطبیق نظریه و الگوی گریماس بر یک داستان یا روایت، آن را تبدیل به سابقه‌ای برای هر نوع تحقیقی که در چارچوب نظریه گریماس عمل کرده است، نمی‌سازد. اگر چنین باشد بخش اعظم همه تحقیقات دانشگاهی و پژوهش‌های علمی تنها مصروف فهرست‌سازی تحقیقات سابق بر آن می‌شود.

در همین راستا، تحقیق حاضر، برخلاف مطالعات پیشین، روایتی بودن داستان آفرینش و هبوط را مبنای تحلیل قرار داده و تلاش کرده است با بهره‌گیری از الگوی روایی ساختارگرایانه گریماس، چارچوبی جامع برای تحلیل ساختار روایی این داستان در سوره مبارکه بقره ارائه دهد. این پژوهش ضمن استفاده از کلیت مبانی نظری گریماس، به تطبیق آن بر داستان آفرینش و هبوط انسان در سوره مبارکه بقره پرداخته و نشان داده است که چگونه این نظریه می‌تواند ساختار معنایی و روایی این داستان قرآنی را به‌طور منسجم تبیین کند.

مبانی نظری

مفهوم روایت‌شناسی

روایت‌شناسی شاخه‌ای از مطالعات ادبی است که به بررسی ساختار و شیوه‌های شکل‌گیری روایت می‌پردازد. در این حوزه تلاش می‌شود عناصر سازنده روایت شناسایی شوند و نقش آن‌ها در تولید معنا و انتقال دلالت‌های گوناگون مورد تحلیل قرار گیرد. هدف اصلی روایت‌شناسی، فهم کارکرد عناصر روایی در متن و نشان دادن چگونگی پیوند آن‌ها برای ایجاد انسجام معنایی در گونه‌های مختلف روایت است. لذا روایت‌شناسان در پی کشف قواعد و مؤلفه‌های مشترک در همه روایات هستند. براساس تعریف پرینس «روایت‌شناسی حوزه‌ای از نظریه و نقد ادبی است که با تحلیل روایت‌ها می‌کوشد سازوکارهای کلی معناسازی در کلیه انواع روایت‌ها را شناسایی کند.» (پرینس، ۱۳۹۹: ۱۵۷) همان‌طور که ساختارگرایان در پی تبیین ساختارهای عام و فراگیر هستند، روایت‌شناسان هم با مطالعه روایات مختلف، در پی دستیابی ساختار فراگیر و عام روایت‌ها یا به تعبیری دستیابی به دستور زبان روایت هستند.

ساختارگرایی در روایت‌شناسی

روایت‌شناسی در بستر رویکرد ساختارگرایی شکل گرفت. همان‌طور که سوسور هدف زبان‌شناسی را کشف نظام ساختاری زبان می‌دانست، روایت‌شناسان نیز کوشیدند قواعد و ساختار بنیادین روایت‌ها را کشف کنند. از این منظر، روایت صرفاً بازتاب رویدادها نیست، بلکه نظامی ساختارمند از روابط و تقابلهاست که باید کشف و تحلیل شود.

بسیاری از منتقدان روایت‌شناسی را ماهیتاً ساختارگرا می‌دانند و حتی ذکر صفت آن یعنی ترکیب روایت‌شناسی ساختارگرا را حشوی زاید قلمداد می‌کنند. از نظر آن‌ها روایت‌شناسی نمی‌تواند ساختارگرا نباشد. (رک: سلدون و ویدسون، ۱۳۸۴: ۱۳۸)

«اما نقطه اصلی اتصال روایت‌شناسی و ساختارگرایی را می‌توان در این مسئله محوری و مهم دانست که روایت‌شناسان تمایز میان وقایع اتفاق افتاده و روایت را بر پایه مفاهیم نظریه ساختارگرایی تبیین و تحلیل می‌کنند.» (احمدی، ۱۳۹۲: ۳۰۸) اینجا آن نقطه کانونی است که بحث ما در مقام روایت‌شناسی را به حوزه ساختارگرایی پیوند می‌دهد. سوسور هدف از مطالعه جملات را کشف و تبیین نظام ساختاری زبان می‌دانست، به همین ترتیب روایت‌شناسان نیز هدف از مطالعه و بررسی جملات هر روایت را دستیابی به نظام ساختاری آن روایت می‌دانند.

نظریه ساختارگرایی گریماس

«گریماس از مشهورترین و برجسته‌ترین نشانه‌شناسان عصر حاضر و از نظریه‌پردازان روایت‌شناسی ساختارگرا محسوب می‌شود.» (اخوت، ۱۳۹۲: ۶۴) از منظر گریماس، داستان‌ها فقط در رو ساخت با هم متفاوت به نظر می‌آیند، حال آنکه مطالعه ساختاری به‌وضوح نشان می‌دهد که منشأ همه آنها یک دستور مشترک است. هدف گریماس از تحلیل داستان این است که این دستور مشترک بنیادین را شناسایی و کشف کند.

«هم گریماس و هم دیگر ساختارگرایان روایت را مجموعه‌ای از امکانات زبانی می‌دانند که به شکلی ویژه و برپایه مجموعه‌ای از قواعد ساختاری فراهم آمده‌اند.» (اسکولز، ۱۳۹۳: ۱۵۸) از این‌رو همان‌گونه که برای فهم معنای یک جمله گریزی از توجه به معنای کلمات و قواعد دستور زبان نداریم، برای دریافت معنای یک روایت نیز به‌همین ترتیب چاره‌ای جز شناسایی اجزای و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن وجود ندارد.

با این وجود گریماس از زمره روایت‌شناسانی تلقی می‌شود که با وجود دستاوردهای کم‌نظیر پراپ در حوزه روایت‌شناسی، به نظریه‌های وی انتقاداتی وارد می‌کند و همواره تلاش خود را صرف دست‌یافتن به الگویی جامع‌تر در حوزه تحلیل روایت‌ها می‌نماید. برنتس در مورد ایرادهایی که گریماس به الگوی پراپ وارد می‌کند، چنین می‌نویسد: «گریماس طرز تلقی پراپ را بسیار درگیر درون‌مایه می‌داند و آن را به‌اندازه کافی ساختاری نمی‌داند. به همین خاطر گریماس الگوی کنشی را طرح می‌کند، الگویی که انتظار می‌رود بتواند روایت را در مفهوم کلی و عام آن توصیف نماید و همه عناصر ممکن یک روایت و اقسام ترکیبات آن عناصر در متون ادبی و غیرادبی را نشان دهد. از این‌رو کارآیی و قدرت این الگو بسیار بیشتر می‌باشد.» (برنتس، ۱۳۸۷: ۸۶)

گریماس رویکردی ساختارگرایانه را در زمینه روایت‌شناسی اعمال می‌کند و محور اصلی به‌وجود آمدن داستان را در تقابل کنشگرها جستجو می‌کند. از این‌رو وی، هفت نقش اصلی مورد بررسی پراپ را مورد سؤال قرار داد و معتقد بود که با یک دسته‌بندی و مقوله‌بندی عملی‌تر و کارسازتر می‌توان تعداد این نقش‌ها را به شش نقش کاهش داده و او از الگوی روایت‌شناسی خود مبنی برپایه شش کنشگر فاعل و هدف، فرستنده و گیرنده و یاریگر و رقیب پرده برمی‌دارد.

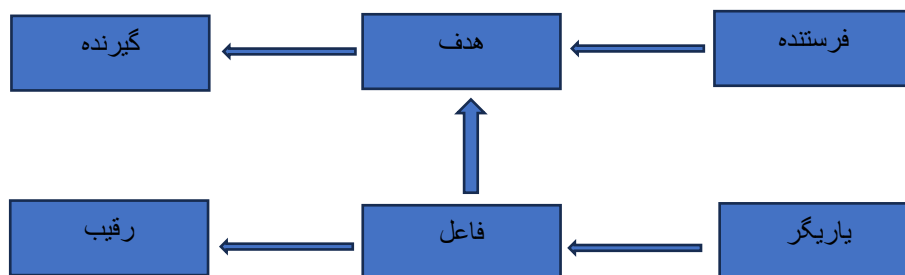
نباید چنین پنداشت کنشگرهایی که گریماس از آنها سخن می‌گوید، شخصیت‌هایی داستانی هستند، برعکس این کنشگرها ساختاری هستند؛ به تعبیری دیگر، می‌توان به‌جای این کنشگرها شخصیت‌های داستانی را جایگزین کرد؛ اما در حقیقت این کنشگرها شخصیت نیستند. در چارچوب نظریه گریماس ممکن است هر یک از شش کنشگر مورد اشاره در داستان وجود نداشته باشند و اهمیت این کنشگرها در همه داستان‌ها شبیه هم نیست. (گریماس، ۱۳۸۹: ۸۹)

«گریماس بر پایه نسبت‌هایی که هر یک از عناصر روایت به موضوع مشخصی دارند، این مناسبات را در سه دسته قرار می‌دهد: (۱) نسبت اشتیاق و خواهش (۲) نسبت پیکار میان شخصیت‌ها (۳) نسبت نوع ارتباط شخصیت‌ها با یکدیگر.» (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۶۲) من حیث‌المجموع، گریماس عناصر روایی را بر اساس مجموعه‌ای از نسبت‌ها و روابط و تقابل‌های دوسویه بنیان می‌نهد. این روابط سه نوع رابطه مخالف، متضاد و متناقض را شامل می‌شود. «در اینجا رابطه و نسبت تضاد به رابطه‌ای گفته می‌شود که در آن، وجود و حضور یک شخص یا یک پدیده یا یک مفهوم با عدم وجود دیگری تقارن دارد و آن دو نمی‌توانند با یکدیگر از در آشتی و سازگاری درآیند. در رابطه متناقض، هر یک از شخصیت‌ها وجود دیگری را نقض می‌کند.» (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۱۵۰)

«گریماس بنا بر مشرب ساختارگرایانه خویش معتقد است که در عموم داستان‌ها و روایت‌ها، تقابل‌هایی از جنس تضاد از قبیل مرگ و زندگی، خرد و بی‌خردی، جوانی و پیری، خیر و شر و غیره وجود دارد. بر این مبنا، متون روایی جز با وفور و وجود چنین تقابل‌هایی، هیجانی را برای خواننده و شنونده خود به ارمغان نخواهند داشت یا لذتی را برای او به بار نخواهند آورد. به میزانی که این روابط متقابل در متون روایی بیشتر باشند، حجم واقع‌نگری آن‌ها فزونی خواهد گرفت، چون چنین تقابل‌هایی در روایت‌ها و داستان‌ها و به طور عموم در هر متنی که به نحوی از انحا سویه روایی را بتوان در آن یافت، تقلیدی از جهان واقعیت هستند.» (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۱۴)

در نظریه گریماس هر روایت یا به تعبیری دیگر، هر داستان از چند پی‌رفت شکل می‌گیرد و هر پی‌رفت نیز به نوبه خود از چندین پایه و زنجیره پدید می‌آید. وی هر روایت را متشکل از گزاره‌هایی می‌داند که در نهایت پی‌رفتی را در روایت یا در داستان پدید می‌آورند. گریماس این گزاره‌های مختلف را به سه دسته تقسیم می‌کند: (۱) گزاره‌های توصیفی که وضعیتی را تشریح می‌کنند. (۲) گزاره‌های وجهی که حالتی را نشان می‌دهند. و (۳) گزاره‌های متعددی که بر انجام گرفتن کاری دلالت می‌کنند.

در رویکرد گریماس هر چیزی که بر سر راه قهرمان قرار می‌گیرد، ضدقهرمان یا رقیب نام دارد. فرستنده فاعل را به دنبال هدف روانه و گسیل می‌کند و گیرنده در مسیر رسیدن فاعل به هدف سود می‌برد. دو نیروی هم‌بستیز و یاریگر تلاش می‌کنند در جهت رسیدن فاعل به هدف ممانعت یا یاری به عمل آورند. چیزی که در رویکرد و نگاه گریماس اهمیت قابل توجهی دارد، حضور نیروهای یاری‌دهنده و مخالف است. هرچه وجود یکی از این دو نیروی مقابل بیشتر حس می‌شود، موفقیت یا عدم موفقیت فاعل در دستیابی به غایت و هدف خویش پیش‌بینی‌پذیرتر می‌شود. بنابراین در یک نگاه الگوی گریماس را می‌توان در شکل ۱ خلاصه نمود:



شکل ۱- کنشگران ارائه شده توسط گریماس

باید توجه نمود در الگوی گریماس هنگامی که پای عناصر روایی به میان کشیده می‌شود، عنصر روایی را که از ژرف‌ساخت نشأت می‌گیرد با کنشگر خلط نکرد چرا که رابطه کنشگر با عناصر روایی، رابطه‌ای متناظر نیست. ممکن است در یک روایت، کنشگر نماینده مؤلفه‌ها و عناصر روایی متفاوتی باشد و حتی برعکس، احتمال دارد که کنشگران مختلف، نماینده یک عنصر روایی واحد باشند. از این‌رو گریماس می‌گوید که شخصیت‌ها فقط هنگامی که با کنش ربط و نسبتی پیدا می‌کنند و الگوی کنش می‌شوند می‌توان نقش خاص آنها را شناسایی کرد و لذا برای تحلیل یک داستان باید الگوی کنش آن را شناسایی کرد و به تحلیل آن همت نمود.

نظر به این الگوی اصلی، گریماس داستان‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند، نوع اول را به داستان‌هایی اطلاق می‌کند که نظم کنونی را قبول می‌کنند و به‌علاوه از راه آزمون و جستجو نظم دیگری را به وجود می‌آورند و رقم می‌زنند که جهان بشری و وقایع آن را بازتاب می‌دهند. از نظر او داستان‌های نوع دوم انسان را به شکلی به تصویر می‌کشند که دارد جهان را دگرگون می‌کند و طرح داستان از مجرای کهن الگوی میانجی‌گری و وعده نجات و رستگاری نمایش می‌یابد. از این‌رو طرح داستان سه نقش بنیادین دارد که به آن‌ها آزمون، میثاق و داوری می‌گویند.

از آنجا که داستان خلقت و تاریخ زندگی انسان آغازگر هرگونه حرکت جدیدی است و همه کنش‌های بعدی نسل‌های مختلف بشر را تحت الشعاع قرار می‌دهد، تکرار آن داستان، تکرار همان حرکت آغازین می‌تواند باشد، لذا دانستن این داستان‌ها راهی به غایت مفید برای هدایت بشر خواهد بود. چنین داستان‌هایی را می‌توان الگویی برای هدایت انسان‌ها دانست، الگویی که راه و رسم زندگی مقرون با خوشبختی را به آدمی نشان می‌دهد. به همین منظور با توجه به مفاهیمی که گریماس در این حوزه به دست داده است، فرایند تحلیل و تطبیق داستان خلقت و هبوط را براساس این الگو پیش خواهیم برد:

تحلیل ساختار روایی داستان آفرینش و هبوط در سوره بقره

متن داستان آفرینش و هبوط در سوره مبارکه بقره (آیات ۳۰ تا ۳۹):

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (۳۰)

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾

و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید (۳۱)

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾

گفتند منزه‌ی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم (۳۲)

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳۳﴾

فرمود ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسامی‌شان خبر داد فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم (۳۳)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾

و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند (۳۴)

﴿۳۵﴾ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾

و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و [الی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود (۳۵)

﴿۳۶﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۳۶﴾

پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد و فرمودیم فرود آیدید شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهد بود (۳۶)

﴿۳۷﴾ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۳۷﴾

سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود آری او [است که] توبه پذیر مهربان است (۳۷)

﴿۳۸﴾ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾

فرمودیم جملگی از آن فرود آیدید پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد (۳۸)

﴿۳۹﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾

و [الی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود (۳۹)

«گریماس بر این باور است که عناصر روساختی عینی، ما را در شناسایی ساختارهای معناداری که در عمق متن قرار گرفته‌اند، یاری می‌دهد.» (شعیری، ۱۳۸۱: ۹) «گریماس نیز مانند بقیه ساختارگرایان، پی‌رفت را به مثابه واحد اصلی روایت در نظر می‌آورد. بر موم هر پی‌رفت را محصول حرکت از موقعیت تعادل به سوی موقعیت عدم تعادل و سپس بازگشت مجدد به سمت موقعیت می‌داند.» (اسکولز، ۱۳۹۳: ۱۴۰)

«از نظر گریماس هر داستان از چند پی‌رفت تشکیل می‌شود و هر پی‌رفت از چند پایه (زنجیره) پدید می‌آید.» (اسکولز، ۱۳۹۳: ۱۴۷) داستان آدم در قرآن نیز از چندین مقطع پدید آمده است، به گونه‌ای که می‌توان هر یک از بخش‌ها را ذیل یک یا چند پی‌رفت طبقه بندی کرد. مهم‌ترین مقاطع داستان آفرینش و هبوط در سوره بقره عبارت‌اند از: طرح جانشین کردن انسان از سوی خداوند، سجده فرشتگان به آدم، سرپیچی شیطان از سجده، وعده مجازات خداوند برای شیطان، و سوسه و اغوای آدم و حوا توسط شیطان، مجازات آدم و حوا و هبوط آنها در نتیجه مجازات و بالاخره توبه آدم .

«گریماس پی‌رفت‌های پدیدآورنده روایت را در سه دسته عام یعنی اجرایی، پیمانی و قراردادی و زنجیره‌های انفضالی یا انتقالی جای می‌دهد. وی همچنین برای خویش‌کاری‌های متون روایی سه نقش پیمانی، آزمون و داوری قائل می‌شود. هر

خویش‌کاری از این قرار است: یا یکی به پیمانی ملتزم می‌شود و دیگری آن را منعقد می‌کند یا یکی نقش آزمون شونده و دیگری نقش آزمون‌گر را عهده‌دار می‌شود و یا یکی نقش داور و دیگری نقش داوری شونده را ایفا می‌نماید.» (اخوت، ۶۷: ۱۳۹۲)

سیاق روایت :

سوره بقره از حیث ترتیب نزول آخرین و نیز تنها سوره مدنی است که روایت آفرینش و هبوط انسان در آن می‌آید. به دلیل عنصر زمینه‌ای متفاوت آن روایت آفرینش در این سوره با سایر روایت‌های آفرینش تفاوتی نسبی دارد. «در روایت این سوره در همان ابتدا و شروع داستان دیالوگ میان خداوند و فرشتگان جریان پیدا می‌کند.» (النفری، ۱۹۸۵: ۱۳۲)

روایت سوره بقره از آفرینش دارای سیاقی پیوسته و منسجم است و البته تا حدودی از ما قبل و ما بعد خود در سوره گسسته است. داستان به شکلی خطی عرضه می‌شود و علی‌رغم اعجاز فراوان متن، ما در مقام خواننده به خلأ یا خللی در آن بر نمی‌خوریم .

زبان روایت:

روایت با نقل قولی که بدون واسطه به مخاطب گفته می‌شود شروع می‌شود. خدا در نقش شخصیت اصلی داستان خیر جانشینی را با ضمیر غایب به فرشتگان می‌دهد. در ادامه یعنی در واکنش فرشتگان به تصمیم و طرح خداوند و باز در پاسخ خداوند به واکنش آنها سبک فوق ادامه می‌یابد. آیه بعد به سبک روایت‌گری روی می‌آورد و ماجرای آموزش اسما به آدم و پرسش خداوند از فرشتگان در این خصوص روایت می‌شود و در ادامه ما شاهد بازگشت به سبک سخن مستقیم که در شروع روایت می‌بینیم، هستیم. این نوع سبک در چند آیه بعد تا آیه ۳۳ تداوم می‌یابد و از آنجا سبک سخن مستقیم از ضمیر غایب به ضمیر متکلم تغییر می‌یابد و از این به بعد خداوند با تعبیر ضمیر «ما» از خود تعبیر می‌کند. در مجموع روایت سوره بقره از آفرینش واجد دستور زبانی غیر پیچیده است و به جز پایان داستان که ما شاهد سبک غیر مستقیم هستیم، سبک سخن مستقیم بر آن غلبه دارد .

زاویه دید داستان:

خداوند نخست در مقام شخص اصلی داستان از زاویه دید خلافت به موضوع می‌نگرد و در ادامه فرشتگان در نقطه مقابل این نظرگاه، زاویه دید دیگری را به وجود می‌آورند و آفرینش بشر را از منظر فساد و تباهی که به دنبال دارد، می‌بینند و باز در ادامه این زاویه دید خداوند است که منظور نظر قرار می‌گیرد و در اثنای داستان تحکیم می‌شود. در اثنای داستان ابلیس هم به عرصه داستان ورود پیدا می‌کند و با ورود او زاویه دید جدیدی به داستان افزوده می‌شود و داستان آفرینش از نظرگاه مباحثات میان دو قسم از مخلوقات و واکنش ابلیس به تکریم آدم گزارش و بیان می‌شود. در پایان داستان می‌بینیم که زاویه دید خداوند که در اثنای داستان تثبیت و تحکیم شده بود، بسط و تفصیل می‌یابد و با مطرح ساختن ماجرای هبوط، آینده و سرنوشت این خلافت با بسط بیشتری گزارش می‌شود و چنین عنوان می‌شود که نوع بشر در منزلگاه جدید خود به دو گروه هدایت‌یافتگان و هدایت‌نیافتگان تقسیم می‌شود .

زنجیره‌های روایی:

تحلیل داستان آدم حاکی از وجود هر سه زنجیره در پی‌رفت‌های داستان می‌باشد :
پی‌رفتی که به خلقت آدم مربوط می‌شود، متشکل است از :

زنجیره میثاقی: در این زنجیره خداوند متعال متعهد می‌شود انسان را بر روی زمین جانشین خود کند. به تعبیری دیگر، خداوند مقصودی دارد و پیمان می‌بندد به آن مقصود نایل و واصل شود. آیه ۳۰ به روشنی بر این زنجیره دلالت دارد:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»

اینجا گفت‌وگوی خداوند با فرشتگان، بنیان زنجیره میثاقی را شکل می‌دهد، چراکه وعده خلافت انسان بر زمین مطرح می‌شود.

زنجیره اجرایی: در این زنجیره، خداوند به آدم اسمای الهی را می‌آموزد و آدم آن‌ها را بر فرشتگان عرضه می‌کند. این پی‌رفت در آیات ۳۱ تا ۳۳ دیده می‌شود:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...» (۳۱)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...» (۳۲)

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...» (۳۳)

این فرازها بیانگر تحقق زنجیره اجرایی هستند؛ جایی که آدم مأموریت خود را به انجام می‌رساند و برتری‌اش بر فرشتگان تثبیت می‌شود.

زنجیره انفصالی: در این زنجیره ما شاهدیم که فرشتگان از وضعیت اعتراض و یا دست کم سؤال و تعجب به وضعیت تسلیم و رضا منتقل می‌شوند و حرکت می‌کنند. به طوری که در ابتدا سؤال می‌کنند که چگونه موجودی فسادانگیز و خون‌ریز را جانشین خود می‌کند در حالی که آنان تسبیح‌گو و تقدیس‌گوی خداوند متعال هستند، اما با مشاهده واقعه تعلیم آدم از موضع مقاومت به سمت موضع رضایت حرکت می‌کنند. از این رو چنین مسئله‌ای را باید انفصال از حرکت منفی به سوی حرکت مثبت قلمداد کرد.

در این زنجیره، شاهد تغییر موضع و گذار از حالت اعتراض به حالت پذیرش هستیم. فرشتگان ابتدا در برابر خلافت انسان پرسش و حتی نوعی مقاومت نشان می‌دهند:

«قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...» (۳۰)

اما پس از مشاهده تعلیم اسما به آدم (ع)، از اعتراض فاصله گرفته و به تسلیم و اعتراف به ناتوانی خود می‌رسند:

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...» (۳۲)

لذا این تحول معنایی در گفتار فرشتگان نشان‌دهنده انفصال از وضعیت منفی (اعتراض و تردید) به وضعیت مثبت (تسلیم و پذیرش) است.

الگوهای کنشی در هر موقعیت:

سوره بقره دارای چند موقعیت هست که در هر کدام از آنها الگوی کنشی قابل تشخیص است. در اینجا مطابق تغییر شیء ارزشی در روایت سوره بقره الگوی هر یک از موقعیت‌ها را به شکل زیر شناسایی کرده‌ایم:

موقعیت اول: جانشینی

زنجیره پیمانی: الله متعال قصد و پیمان دارد در روی زمین برای خود خلیفه(جانشینی) تعیین فرماید و از فرشتگان می‌خواهد که آدم را بعنوان جانشین خداوند بر روی زمین بپذیرند.

زنجیره اجرایی: خداوند از گل سرشت آدمی را می‌سازد و از روح ملکوتی خود در آن می‌دمد و آدم دارای حیات می‌گردد بدین ترتیب خداوند به وعده خود جامه عمل می‌پوشاند و خلق بشر صورت می‌پذیرد .

زنجیره انفصالی: گل بی‌جان حیات می‌یابد و از عدم وجود موجود می‌گردد و فرشتگان ارزیابی خود را از ایجاد فساد و خونریزی بر روی زمین اظهار داشته تلویحاً اعلام نارضایتی می‌کنند و با توجه به عدم علم و آگاهی نسبت به قصد و کار خدا تعجب نموده و از خداوند در این باره سوال می‌کنند.

الگوی کنشی:

فاعل کنشگر که می‌توان آن را قهرمان نیز خواند: خداوند فاعل کنشگر است که برنامه و طرح خلقت را دنبال می‌کند.

کنشگر فاعل: آدم

کنشگر فرستنده یا تحریک کننده که می‌توان آن را فرستنده نیز خواند: خداوند کنشگر فرستنده است که طرح اطاعت مخلوق از خود و فرمانبرداری و در نهایت جانشینی را دنبال می‌کند.

کنشگر گیرنده یا سودبرنده که می‌توان آن را گیرنده نیز خواند: گیرنده آدم است که خلق می‌شود و می‌خواهد جانشین خداوند شود.

شیء ارزشی/ موضوع شناسایی: جانشینی خداوند بر روی زمین.

کنشگر یاری دهنده/ یاریگر: خداوند

کنشگر بازدارنده/ نیروی مخالف: فرشتگان

در این جا فرشتگان در نقش داوری کننده و آدم در نقش داوری شونده قرار دارد. طبق گواهی تاریخ، ارزیابی فرشتگان از رفتارهای احتمالی انسان که در جمله قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ تعبیر می‌یابد، نشان می‌دهد که فرشتگان ارزیابی درستی از رفتار انسان دارند. در این مقطع ما همچنین شاهد نقش پیمانی هستیم: خداوند در مقام منعقدکننده پیمان از فرشتگان در مقام متعهد پیمان می‌خواهد که آدم را به مثابه جانشین در زمین قبول کنند. بالاخره هم فرشتگان و هم آدم در نقش آزمون شونده در معرض امتحان خداوند متعال در مقام آزمون‌گر قرار می‌گیرند .

موقعیت دوم: تعلیم اسمای الهی

زنجیره میثاقی: خداوند متعهد می‌شود که اسمای الهی را به آدم(ع) بیاموزد و فرشتگان را از اسمای الهی توسط آدم(ع) مطلع کند و عالم الغیب و الشهاده بودنش برای آنان عیان شود.

زنجیره اجرایی: در این زنجیره وعده خداوند جامعه عمل می‌پوشد و آدم فرشتگان را از اسمای الهی مطلع می‌کند .

زنجیره انفصالی: در این زنجیره که مرحله تغییر و تحول در داستان است، فرشتگان از وضعیت جهل و عدم علم خود به سمت وضعیت و موقعیت علم و آگاهی منتقل می‌شوند و حرکت می‌کنند و می‌دانند خداوند هر آنچه آشکار و پنهان می‌دارند، می‌داند .

در این موقعیت، خداوند در نقش داوری کننده و فرشتگان در نقش داوری شونده قرار دارند. داوری خداوند در جمله *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* تعیین می‌یابد. در این مقطع ما همچنین شاهد نقش پیمانی هستیم خداوند در مقام منعقدکننده پیمان از آدم در مقام متعهد پیمان می‌خواهد که اسمای الهی را فراگیرد. آدم در نقش آزمون شونده و فراگیرنده اسمای الهی در معرض امتحان خداوند متعال در مقام آزمون‌گر قرار می‌گیرد و اسمای الهی را می‌آموزد و آن‌ها را به فرشتگان آموزش می‌دهد.

الگوی کنشی:

کنشگر فاعل: آدم

کنشگر فرستنده: خداوند کنشگر فرستنده است که می‌خواهد فرشتگان را از زبان آدم از اسمای الهی آگاه کند.
کنشگر گیرنده: گیرنده آدم است که فرشتگان را از اسمای الهی آگاه می‌کند.

شیء ارزشی / موضوع شناسایی: اسمای الهی

کنشگر یاری دهنده / یاریگر: فرشتگان

کنشگر بازدارنده / نیروی مخالف:-----:

موقعیت سوم: سجده

زنجیره پیمانی: در این موقعیت از داستان، خداوند بنا دارد که فرشتگان به آدم سجده کنند.
زنجیره اجرایی: در اینجا، فرشتگان سجده می‌کنند، ولی شیطان از سجده ابا می‌کند و تکبر می‌ورزد و نافرمانی می‌کند.
زنجیره انفصالی: ما در این موقعیت از داستان، سیر و حرکت فرشتگان از عدم سجده به سجده را شاهد هستیم، نیز در این زنجیره تکبر و نافرمانی شیطان برای ما آشکار می‌گردد.

در روایت‌های دیگر داستان آفرینش و هبوط در بقیه سوره‌ها (از جمله اعراف: ۱۲-۱۴ و حجر: ۳۱-۳۴ و ص: ۷۵-۷۹) این پی‌رفت یکی از پی‌رفت‌های مهم داستان را شکل می‌دهد، اما در روایت سوره بقره از داستان مذکور، ما شاهد برش این بخش و پرش به بخش بعدی هستیم. به بیانی دیگر در روایت سوره بقره تنها سجده نکردن ابلیس ذکر می‌شود و پس از آن داستان برش می‌خورد و پی‌رفت بعدی یعنی مسئله سکونت آدم (ع) و همسرش شروع می‌شود، این در حالی است که در بقیه روایت‌ها به عنوان مثال در روایت سوره حجر به دلیل عدم سجده شیطان پرداخته می‌شود و به شیطان اجازه داده می‌شود دلیلی برای اقدام خود بیاورد: *قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ* (حجر: ۳۲-۳۳) این یکی از تفاوت‌های مهم روایت سوره کنونی و مورد بحث ما با بقیه سوره‌هایی است که داستان آدم (ع) در قالب روایتی داستانی می‌آید.

الگوی کنشی:

کنشگر فاعل: آدم (ع)

کنشگر فرستنده: خداوند کنشگر فرستنده است که می‌خواهد فرشتگان به آدم (ع) سجده کنند.
کنشگر گیرنده: فرشتگان که خداوند از آن‌ها می‌خواهد به آدم سجده کنند.

شیء ارزشی / موضوع شناسایی: سجده به آدم (ع) در درگاه خداوند

کنشگر یاری دهنده / یاریگر: فرشتگان

کنشگر بازدارنده / نیروی مخالف: شیطان

در این موقعیت، خداوند در نقش داوری کننده و فرشتگان در نقش داوری شونده قرار دارند. نقش پیمانی یعنی خداوند در مقام منعقدکننده پیمان از فرشتگان در مقام متعهد پیمان می‌خواهد که به آدم(ع) سجده کنند. فرشتگان در نقش آزمون شونده و سجده کننده در معرض امتحان خداوند متعال در مقام آزمون‌گر قرار می‌گیرند و به جز ابلیس از آزمون و امتحان الهی سربلند بیرون می‌آیند .

موقعیت چهارم: سکنی گزیدن در بهشت و دوری از درخت ممنوعه

زنجیره پیمانی: خداوند متعهد می‌شود که آدم(ع) و همسرش در بهشت سکنی بگزینند و از نعمت‌های آن برخوردار شوند و از درخت ممنوعه نخورند .

زنجیره اجرایی: آدم(ع) و همسرش در بهشت سکنی می‌گزینند اما طرح و تعهد خداوند به نتیجه نمی‌رسد و شیطان آن‌ها را فریب می‌دهد و در عمل آدم و حوا به آن درخت نزدیک می‌شوند.

زنجیره انفصالی: آدم(ع) و همسرش از وضعیت بی‌پناهی به وضعیت سکنی در می‌آیند و ما در این موقعیت از وضعیت عدم وسوسه، سکونت و قرار و استمتاع از نعمات الهی و به وضعیت وسوسه شدگی آدم و حوا و اغوا شدن و فریب خوردن و از میوه ممنوعه تناول کردن می‌رسیم.

الگوی کنشی:

کنشگر فاعل: آدم و همسرش

کنشگر فرستنده: خداوند کنشگر فرستنده که آدم(ع) و همسرش را در بهشت سکنی می‌دهد و از نعمت‌های آن برخوردار می‌گرداند و می‌خواهد آدم(ع) و همسرش علی‌رغم سکنی در بهشت به درخت ممنوعه نزدیک نشوند.

کنشگر گیرنده: آدم(ع) و همسرش

شیء ارزشی/ موضوع شناسایی: سکنی در بهشت و عدم اغوا و دوری از درخت ممنوعه

کنشگر یاری دهنده/ یاریگر: فرشتگان

کنشگر بازدارنده/ نیروی مخالف: شیطان

مقایسه ساختار روایت قرآنی سوره بقره از آفرینش با روایت های تفسیری

این بخش برای پاسخ به پرسش سوم مقاله ارائه شده است؛ «در کتب تفسیری، تاریخی و روایی اسلامی نام حوا آمده و داستان‌هایی درباره خلقت او، خوردن او و آدم از درخت ممنوعه، هبوطشان به زمین و زندگی آنان پس از هبوط نقل شده است.» (ابوالمجد، ۱۴۲۸: ۹۰) روایت‌های تفسیری با افزودن جزئیات فراوان و اغراق آمیز، گاه نقش حوا را به عنوان عامل اغواگر و همدست شیطان برجسته می‌کنند، در حالی که در قرآن کریم، حوا صرفاً با عنوان همسر آدم(ع) آمده و هیچ‌گاه مسئولیت ویژه‌ای برای گناه اختصاص داده نشده است.

«طبق گزارش‌های عدیده تاریخی، یهودیان مسلمان‌شده، سنت و باورهای متعدد آیین یهودی را با اعتقادات اسلامی درآمیختند؛ تمسک مسلمانان به مسلمانان یهودی‌تبار در تفسیر و تأویل بسیاری از داستان‌های قرآن، به شدت این آمیختگی را آشکار می‌سازد. این مسئله موجب شد که مفسران اسلامی، فضاهای خالی روایت قرآنی را با جزئیاتی پر کنند که در قرآن نیامده و امروزه در دانش تفسیر به «اسرائیلیات» شناخته می‌شوند.» (ابوزید، ۱۴۰۲: ۳۲)

به نظر می‌رسد روایت آفرینش در سوره بقره، با بن‌مایه‌های عقلانی و فلسفی، زمینه‌ای برای داستان‌پردازی و پر کردن خلاهای ذهنی گذشتگان فراهم کرده است. داستان خروج آدم(ع) و حوا از بهشت نیز در تفاسیر اسلامی، تحت تأثیر روایت توراتی، دستمایه افزودن جزئیات و تغییر و تحول در روایت شده است. افزوده‌های روایت تفسیری شامل نقش حوا در اغواگری، همدستی با شیطان و وسوسه آدم(ع) بوده است، که هیچ ریشه‌ای در متن قرآن ندارد. (رک: ایکو، ۲۰۱۵: ۱۷۳-۱۸۱)

این تغییرات، نه تنها بازنمایی روایت قرآنی را دستخوش تحول کرده، بلکه منشأ تولید و بازتولید نگرش‌های فرودستانه نسبت به زنان در جوامع اسلامی شده است. روایت طبری نمونه‌ای برجسته است که در آن، حوا و مار دست به اقداماتی می‌زنند که پیامدهای دائمی و همه‌جانبه دارند؛ مانند مجازات‌های مرتبط با قاعدگی و سختی زایمان. (الطبری، ۱۹۸۴، ج ۱: ۵۷ و ۳۳۷) این جزئیات در سایر کتب تفسیری و تاریخی نیز منعکس شده‌اند. (الثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۱۸۴؛ البغوی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۳۰۶؛ الاندلسی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۱۹۲)

تمرکز مفسران بر نقش حوا به عنوان عامل اغوا، و تغییر ساختار روایت به نحوی که آدم(ع) قربانی بی‌گناه جلوه کند، نشان می‌دهد که فضاهای خالی روایت قرآنی با داستان‌سازی و افزودن عناصر جدید پر شده است. این عناصر جدید، شامل کنش‌ها، انگیزه‌ها و روابطی هستند که در قرآن نیامده‌اند و از همین رو، روایت تفسیری، از منظر ساختار روایی و معنایی، تفاوت جوهری با روایت قرآنی دارد.

با اعمال الگوی کنشی گریماس، می‌توان مشاهده کرد که در روایت قرآنی، حوا به همراه آدم(ع) نقش فاعل را دارد و خداوند کنشگر فرستنده است؛ در حالی که در روایت تفسیری، حوا به عنوان عامل شریر و همکار شیطان ظاهر می‌شود، و منطق داستان به کلی تغییر می‌کند. این تغییرات نشان می‌دهد که مفسران اسلامی، با پر کردن خلاهای روایت قرآن، ساختار روایی آن را به نحوی متفاوت شکل داده‌اند و روایت قرآنی را دستخوش تحول و تغییر کرده‌اند.

به این ترتیب، تمرکز این تحلیل بر نحوه تغییر ساختار روایی داستان آفرینش و هبوط در تفاسیر اسلامی نسبت به متن اصلی قرآن بوده و تمام فضاهای خالی روایت با جزئیات افزوده شده، که در متن قرآن وجود نداشت، پر شده‌اند.

نتیجه‌گیری

تحلیل ساختار روایی داستان آفرینش و هبوط در سوره بقره نشان می‌دهد که این روایت دارای ساختاری منسجم و هدفمند است که در آن کنش‌ها، پی‌رفت‌ها و زنجیره‌های مختلف به شکل هماهنگ و پیوسته‌ای در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. در مقایسه با سایر روایت‌های آفرینش در دیگر سوره‌های قرآن و همچنین با روایات تفسیری و توراتی، روایت سوره بقره بر عناصر کلیدی خلافت، تعلیم، آزمون و داوری تأکید بیشتری دارد و از نسبت دادن مسئولیت گناه به یک فرد خاص پرهیز می‌کند. این نکته بسیار مهمی است که نیاز به توجه بیشتری دارد، چرا که در بسیاری از تفاسیر غیرقرآنی، این جنبه‌های کلیدی روایت کمرنگ شده و جای خود را به برداشت‌های فرهنگی و تاریخی داده است.

این پژوهش با تطبیق الگوی ساختارگرایانه شاخص روایی، یعنی الگوی گریماس، بر روایت آفرینش در سوره بقره، نشان داد که این الگو می‌تواند نظام معنایی و روایی حاکم بر این روایت را به خوبی تبیین کند. همچنین، پیاده‌سازی دقیق این نظریه نشان می‌دهد که قابلیت گسترده‌ای برای تحلیل سایر روایت‌های قرآنی دارد.

از منظر ساختار روایی، تحلیل مبتنی بر نظریات گریماس نشان داد که داستان آفرینش و هبوط در سوره بقره دارای سه نوع پی‌رفت اجرایی، پیمانی و انفصالی است. پی‌رفت اجرایی شامل تعلیم اسما به آدم و برتری او در دانش بر فرشتگان، پی‌رفت پیمانی شامل تعهد آدم به پرهیز از درخت ممنوعه و پی‌رفت انفصالی شامل تغییر جایگاه او از بهشت به زمین است. این ترکیب ساختاری به روایت انسجام می‌بخشد و پیام آن را تقویت می‌کند. نکته قابل توجه این است که چنین تقسیم‌بندی ساختاری و تبع آن انتقال پیام داستان آفرینش به خوانندگان در بسیاری از روایات تفسیری به چشم نمی‌خورد و اغلب این روایات بدون انسجامی مشخص، به توصیف وقایع پرداخته‌اند.

همان‌طور که بیان گردید مفسران با توسل به اسرئیلیات در تفسیر قرآن، گاه در هسته‌های اصلی روایی داستان آفرینش و هبوط دست برده و اگر به زبان گریماس سخن بگوییم عموماً در «کنشگر یا کنشگران فاعل» دخل و تصرف نموده‌اند. بقیه کنشگران در تفاسیر اسلامی دچار تغییرات ملموسی نشده‌اند.

رویکرد روایت‌شناختی و ساختارگرایانه مقاله حاضر نشان داد که در عموم روایت‌های تفسیری در خصوص داستان آفرینش مجموعه‌ای از پدیده‌های طبیعی درباره زن/ حوا و مار و به‌طور کلی عناصری که در قرآن هیچ ربط و نسبتی میان آنها برقرار نشده و یا رابطه‌ای آشکارا خصمانه و یا رابطه‌ای همدستانه ایجاد می‌کنند، مورد اهتمام و توجه مفسران اسلامی واقع گردیده است.

با رویکردی روایت‌شناختی معلوم شد که چکیده و حذف، خصیصه و مشخصه غالب روایت هاست. حتی در روایات مطول و مبسوط، بخش‌های عمده‌ای از مجموع داستان آفرینش و هبوط حذف می‌شود و همواره فقرات و مقاطع متعددی در هاله ابهام باقی می‌ماند و راه برای تأویل‌ها و تفسیرهای متعدد و گاه متناقض و متعارض هموار می‌شود. همین فضا مشارکت مخاطب در تکمیل و تفسیر و تأویل داستان را الزام‌آور می‌سازد و البته به انبوهی از تفسیرهایی دامن می‌زند که گاه لزوماً سخن‌چندانی با واقعیت زندگی نمی‌گویند و رابطه‌ای با آن برقرار نمی‌سازند. اما جریان غالب مفسران و محدثان در طول تاریخ اسلامی، با عینی‌گرایی در روش تفسیری خویش، نتیجه‌گیری مستقیمی از روایات آفرینش نموده و غالباً حاشیه‌ها و شاخ و برگ‌هایی به آن افزوده‌اند که نه تنها در معرفت دینی روزگار ما چندان چنگی به دل نمی‌زنند و دل کسی را نمی‌ربایند، بلکه خود از موانع فهم صحیح و منقح از سنت دینی و قرآنی در وجه عموم و از داستان آفرینش و هبوط در وجه اخص آن هستند.

نتایج نشان داد روایت قرآنی از داستان آفرینش و هبوط در زمینه‌ای شفاهی و متناسب و همگام با ساختارهای شفاهی روایت بیان شده است. به عنوان مثال پی‌رفت اعطای منصب در دیگر داستان‌های قرآن می‌تواند به شکل پیامبری و یا به شکل اعطای مقام و مرتبه‌ای همچون امامت و یا اعطای حکمت و دانش و یا تنوعی از دیگر مقام‌ها و منصب‌ها خود را نشان می‌دهد، اما در داستان آفرینش و هبوط تنها در دو وجه خلافت و سجده به آدم نمایان می‌گردد که دست بر قضا هر دو منصب نیز در روایت سوره بقره اعطا می‌شوند. تمام رویدادهای این روایت بر مبنای رابطه علی-معلولی شکل گرفته‌اند. به تعبیری دیگر وجود ساختار خطی، گفتگو، امتزاج تصاویری واقعی با تصاویر خیالی و درهم‌آمیزی زمان و مکان که اغلب به صورتی مبهم بیان می‌گردند، از خصیصه‌های بارز این روایت قرآنی است.

همچنین تحلیل ساختار روایی این داستان نشان می‌دهد که روایت دارای ساختاری منسجم و هدفمند است که کنش‌ها، پی‌رفت‌ها و زنجیره‌های مختلف در آن به شکل هماهنگ و پیوسته‌ای در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. بر اساس الگوی ساختارگرایانه گرماس، روایت قرآن شامل سه نوع پی‌رفت است: پی‌رفت اجرایی، شامل تعلیم اسما به آدم و برتری او در دانش بر فرشتگان؛ پی‌رفت پیمانی، شامل تعهد آدم و همسرش به پرهیز از درخت ممنوعه؛ و پی‌رفت انفصالی، شامل تغییر جایگاه آنان از بهشت به زمین. تحلیل نقش‌ها و الگوی کنشی نشان می‌دهد که آدم و همسرش هر دو نقش کنشگر فاعل را دارند و مسئولیت هبوط به‌طور مشترک بر دوش آنان است، خداوند کنشگر فرستنده است و شیطان نقش بازدارنده را ایفا می‌کند، که این نشان‌دهنده نگاه عدالت‌محور و بی‌طرف قرآن است. ویژگی‌های دیگر روایت قرآنی شامل خطی بودن داستان، امتزاج تصاویر واقعی و خیالی و شفافیت در روابط علی-معلولی وقایع است و حذف بخش‌های غیرضروری و مدیریت ابهام، مشارکت مخاطب در فهم معنای داستان را به شکل هوشمندانه‌ای فراهم می‌کند. به‌طور کلی، روایت قرآن از آفرینش و هبوط دارای ساختاری منطقی، عقلانی و هدفمند است که مسئولیت گناه را به یک فرد خاص نسبت نمی‌دهد و آزمون الهی را به‌عنوان تجربه‌ای مشترک برای انسان‌ها معرفی می‌کند و انسجام و هماهنگی میان پی‌رفت‌ها، زنجیره‌ها و کنش‌ها را به‌خوبی حفظ می‌کند، و بدین ترتیب بازخوانی دقیق روایت‌های قرآنی و توجه به ویژگی‌های ساختار روایی آن‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد.

به‌طور کلی، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که روایت قرآنی از آفرینش و هبوط، برخلاف برخی روایات تفسیری، دارای ساختاری منطقی، عقلانی و هدفمند است که در آن گناه و مسئولیت بر عهده یک فرد خاص قرار نمی‌گیرد و آزمون الهی به‌عنوان بخشی از سرنوشت بشر معرفی می‌شود. این امر اهمیت بازخوانی متون تفسیری و بررسی میزان تأثیرپذیری آن‌ها از فرهنگ‌های غیرقرآنی را روشن می‌سازد. بنابراین، بررسی این تفاوت‌ها می‌تواند به درک صحیح‌تر از روایت‌های دینی و نقش آن‌ها در شکل‌دهی به باورهای تاریخی و فرهنگی کمک کند. افزون بر این، تأکید قرآن بر آموزه‌های اخلاقی، نشان می‌دهد که هدف از این روایت نه سرزنش فردی خاص، بلکه بیان یک آزمون الهی است که همه انسان‌ها در مسیر زندگی خود با آن مواجه خواهند شد.

منابع

*قرآن کریم

- [۱] فراستخواه، مقصود، (۱۳۷۶) زبان قرآن، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۲] ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۸۱) خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- [۳] سلطانی، فاطمه (۱۳۹۷). تحلیل داستان‌های قرآنی بر اساس نظریه کنشی گریماس، نشر مرکز.
- [۴] پرینس، جرال (۱۳۹۹) فرهنگ تفصیلی اصطلاحات روایت‌شناسی، ترجمه سید رحیم موسوی نیا، چاپ اول، اهواز: انتشارات دانشگاه شهیدچمران اهواز.
- [۵] احمدی، بابک (۱۳۹۲) ساختار و تأویل متن، چاپ پانزدهم، تهران، نشر مرکز.
- [۶] اخوت، احمد (۱۳۹۲) دستور زبان داستان، چاپ دوم، اصفهان، نشر فردا.
- [۷] اسکولز، رابرت (۱۳۹۳) درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ سوم، تهران، نشر آگاه.
- [۸] برتنس، هانس (۱۳۸۷) مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، چاپ دوم، تهران، نشر ماهی.
- [۹] گریماس، آلژیرداس (۱۳۸۹) نقصان معنا، ترجمه و شرح حمیدرضا شعیری، تهران، نشر علم.
- [۱۰] ایگلتون، تری (۱۳۶۸) پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- [۱۱] شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۱) مبانی معناشناسی نوین، تهران، نشر سمت.
- [۱۲] النفری، محمد بن عبدالجبار. (۱۹۸۵). المواقف و المخاطبات. تحقیق آرثر آربری. تقدیم و تعلیق عبدالقادر محمود. الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- [۱۳] ابوالمجد، لیلی ابراهیم (۱۴۲۸). المرأة بين اليهودية و الاسلام، قاهره، الدار الثقافية للنشر.
- [۱۴] ابوزید، نصر حامد (۱۴۰۲) دایره های ترس، ترجمه ادريس امینی، چاپ دوم، تهران: نشر نگاه معاصر.
- [۱۵] البغوی، حسین بن مسعود. (۱۴۲۰). معالم التنزیل فی تفسیر القرآن. تحقیق عبدالرزاق المهدی. الطبعة الأولى. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- [۱۶] الثعلبی، احمد بن ابراهیم (۱۴۲۲) الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، الطبعة الثانية، بیروت: احياء التراث العربی.
- [۱۷] الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر. (۱۹۸۴). جامع البیان عن تأویل آی القرآن. الطبعة الأولى. بیروت: دارالمعرفة.